

تعبیر یک رویا

حمید بابایی



نام کتاب: می خواهم مشهور بشم
 نویسنده: تام بردزای
 برگردان: پژمان طهرانیان
 نشر: کیمیا
 شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
 نوبت چاپ: نخست ۱۳۸۹

سال‌ها پیش با یکی از نویسندگان معروف کشور قرار داشتیم. در آن جلسه کمی با هم درباره ادبیات و مسائل مختلف گپ زدیم و در واقع من شنونده بودم. در پایان جلسه درباره مجموعه داستانی صحبت کرد و از یکی از داستان‌ها به عنوان داستانی فوق‌العاده یاد کرد. با هر مشکلی بود مجموعه داستان را پیدا کردم و داستان‌ها را خواندم. به نظرم داستان مورد نظر نویسنده بزرگوار نه تنها داستان خیلی فوق‌العاده‌ای نبود، بلکه پیش پا افتاده بود. در آن مجموعه چند داستان بود که به نظرم داستان‌های بهتری بودند.

در زمینه نقد داستان نیز این مسئله به این صورت خود را نشان می‌دهد که برای بعضی از داستان‌ها نوعی خاص از نقد بهتر خود را نشان می‌دهد. یعنی برای برخی از داستان‌ها نقد سیاسی مناسب است و برای برخی، نقد ساختارگرایی و برای برخی نوع دیگری از نقد. کمتر داستانی را می‌توان یافت که برای انواع نقدها مناسب باشد. نکته‌ی دیگر اینکه برخی مطالعات فلسفی و جامعه‌شناختی و یا مطالعات دیگر در برخی از داستان‌ها بروز پیدا می‌کنند.

در نقد داستان «می خواهم مشهور بشم» یک نکته حائز اهمیت است و آن داشتن اطلاعاتی فرامتنی درباره کشوری است که داستان در آن تولید می‌شود (بر روی کلمه تولید تاکید دارم). تولید را برای آن می‌گوییم که اساس نقد سیاسی بر آن استوار است. این اطلاعات فرامتنی باعث می‌شود درک بهتری از خود داستان داشته باشیم.

داستان «می خواهم مشهور بشم» درباره پسری است که عاشق خوردن موز است و می‌خواهد رکورد جهانی خوردن موز را بشکند. برای نقد این داستان در ابتدا از روش روایت‌شناسی بهره می‌گیرم. سوال‌های متداول در روایت‌شناسی عبارتند از:

۱ - چه کسی حرف می‌زند؟ راوی داستان پسری به نام آرو مور است او کلاس پنجم است. او در کارهای خانه به پدر و مادرش کمک می‌کند(البته این نکته را در بخشی پیرامون مسائل تربیتی باز خواهیم کرد).

«شنبه شب، نوبت من است که میز را بچینم. بشقاب‌ها، لیوان‌ها و ظروف نقره را می‌گذارم روی آن رو میزی نارنجی»(ص ۱۳).

او چپ دست است. دوستی به نام بن همیلتون دارد. به یکی از دخترهای کلاس به نام لورا مک نیل علاقه مند است.

«خنده دار است، اما راستش من تا پارسال دختر جماعت را موجوداتی می‌دانستم که فقط باید سعی کنی در زندگی تحمل‌شان کنی؛ مثل باران در شب تولدت، یا خواهر کوچکتر از خودت، یا شربت سینه. اما امسال فرق کرده. انگار از اول تابستان یک مریضی عجیب و غریبی گرفته‌ام. یکدفعه دخترها خیلی هم برایم جذاب شده اند... لورا مک نیل... فکرش را هم که می‌کنم پوستم دون دون می‌شود»(ص ۵۹).

و دست آخر این که راوی علاقه شدیدی به موز خوردن دارد و این علاقه سبب می‌شود او تصمیم بگیرد رکورد جهانی موز خوردن را بشکند.

«اما دیروز فکر تازه‌ای به سرم زد. یکی از آن فکریایی که می‌چسبد به کلام و من را از کار و زندگی می‌اندازد. عین سگم، پورک چاپ، وقتی دنبال استخوان می‌گردد و پوزه‌اش را می‌کند توی هر چیزی که دور و برش است. این فکر به من گفت: آرو تو می‌تونی هفده موز رو تو کمتر از ده دقیقه هم بخوری. باید جای دکتر رونالد آلکانا رو تو کتاب رکوردهای جهانی گینس بگیری»(ص ۲).

۲ - چه کسی با چه کسی حرف می‌زند؟ در واقع منظور مخاطب داستان است. یعنی آیا راوی دارای مخاطبی بیرونی است؟ یا کسی در داستان مخاطب داستان است. مخاطب این داستان همان مخاطب بیرونی است، یعنی کسی که داستان را می‌خواند.

«من عاشق موزم؛ هر وقت، هر جا و هر طوری که باشد، می‌توانم موز بخورم. برای همین است که بخش رکورد جهانی خوردن موز را آن قدر خوانده‌ام که از بر شده‌ام»(ص ۲).

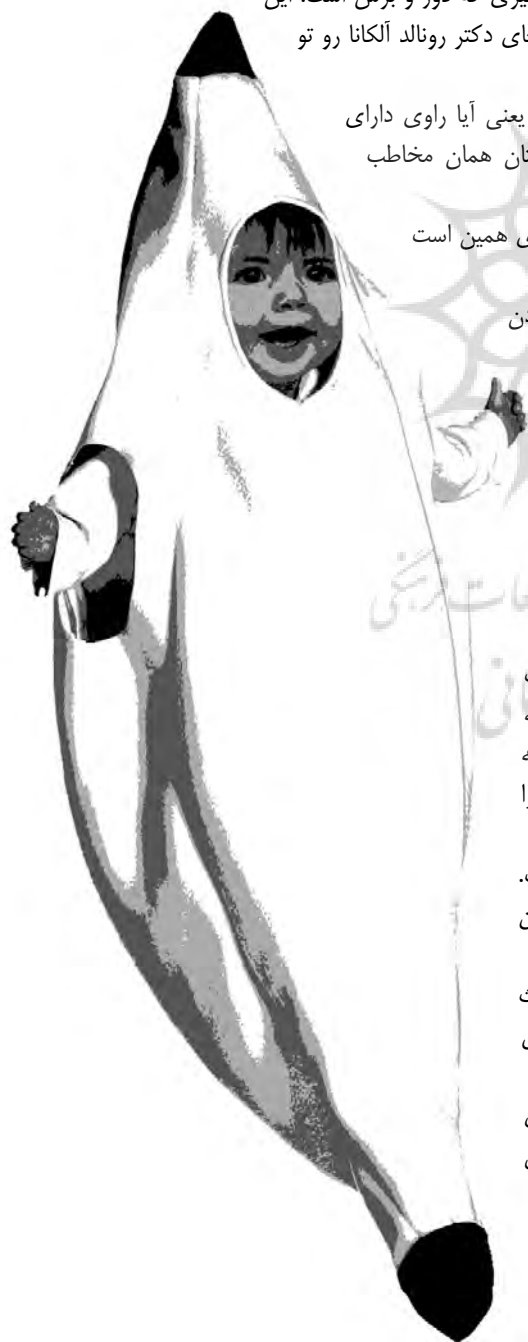
«وقتی کسی به من می‌گوید که نمی‌توانم کاری را بکنم، علاقه ام به انجام دادن آن کار بیشتر هم می‌شود. بابا اسمش را می‌گذارد کله شقی. من اسمش را می‌گذارم اعتماد به نفس. خلاصه اش اینکه: قبل از اینکه خواهرم به من بگوید چه کاری را نمی‌توانم بکنم، می‌روم توی لاک دفاعی»(ص ۱۱).

۳ - چه کسی چه وقت حرف می‌زند؟ زمان روایت داستان اکنون است. یعنی اطلاعات همزمان با رخداد به مخاطب داده می‌شود. این کار در رمان جزو بخش‌های اصلی است. یعنی بسیاری از رمان نویسان مدرن از این حربه استفاده می‌کنند. این عمل در این اثر که یک کار نوجوان محسوب می‌شود جزو نکات درخشان رمان محسوب می‌شود.

«زندگی سخت است. در این مورد کاملاً مطمئنم. آدمهایی مثل موری والیس کمک می‌کنند که زندگی سخت شود. راننده اتوبوسم هم کمک می‌کند. باید می‌فهمیدم که پاچه شلوار و کفش خیس را دیده. باید می‌فهمیدم با آن سوالی که بلند بلند پرسید که کجا همچین چاله آب بزرگی را پیدا کرده ام و پریده ام توش، همه بچه‌های اتوبوس را متوجه من کرده»(ص ۹۴).

۴ - چه کسی به چه زبانی حرف می‌زند؟ راوی دارای زبانی ساده و یک دست است. در واقع زبان داستان به علت اینکه راوی یک نوجوان است کاملاً با حال و هوای این راوی متناسب است. زبان داستان از نثری ساده و در عین حال طنز آلود بهره می‌برد. یکی از مهمترین ویژگی‌های راوی لحن طنز آلود او در بیان مسائل است که باعث شده خوانش داستان جذاب تر بشود. به طور مثال برای توصیف یکی از همکلاسی‌هایش که دلخوشی از او ندارد چنین توصیفی می‌کند:

«چطور نفهمیدم کی بود؟ موریس والیس است. همیشه زیادی سنگول است و برای همین به رویت می‌آورد که به نظرش چقدر آدم احمقی هستی. نه اینکه خودش خیلی باهوش باشد. نه، یک آدم متوسط است: قد متوسط، وزن متوسط، موها و چشم‌های



قهوه ای متوسط - یعنی نه بزرگ نه کم رنگ - و مغز متوسط - یعنی نه کوچک نه بزرگ. فقط امر بهش مشتبه شده که از همه بهتر است. کری می‌گوید باید او را نامزد جایزه منگل ترین فرد سال کنند» (ص ۴۹).

عنصر دیگری که از ویژگی‌های اصلی راوی است خیال پردازی اوست. یکی از ویژگی‌های رمان‌های نوجوانان عنصر خیال است. خیال پردازی به معنی فانتزی در این اثر نیست. در فانتزی عنصر خیال به صورت آزاد می‌تواند حرکت کند و نیاز به بازگشت بر بستر رئالیستی ندارد، (مانند نارنیا که حجم زیادی از اثر بر فانتزی استوار است، در این حالت هنگام بازگشت به حالت رئالیستی نیازمند عوض شدن کامل فضا هستیم.) اما در این اثر عنصر خیال در حال حرکت بین دو فضا است، که باعث ساختن شدن شخصیت نوجوان که خیال پرداز است می‌شود.

برای مثال توصیفی که درباره سیبل‌های معلم کلاس‌شان انجام می‌دهد بیان کننده همین مسئله است. «از خودم می‌پرسم چقدر طول می‌کشد که یک همچنین سیلی در بیاید. برای معلم شدن خیلی جوان به نظر می‌آید. شرط می‌بندم که ده سال، شاید هم بیست سال می‌شود که معلمی را شروع کرده، شاید هم از بچگی اش» (ص ۴۴).

۵ - چه کسی به چه میزان اقتدار و مرجعیتی حرف می‌زند؟ راوی یک نوجوان کلاس پنجم است. در سیر رمان که یک سال به طول می‌انجامد راوی یک سال بزرگتر می‌شود و به کلاس ششم می‌رود.

«دوشنبه روز کارگر است. سه شنبه من می‌نشینم سر کلاس پنجم دبستان لینکلن. من آرلو مور» (ص ۱). او یک خواهر نه ساله به نام کری دارد و یک برادر به نام جان مور که سال آخر دبیرستان است. «بالای درخت، دو شاخه ای هست که جای خوبی است برای لم دادن. از آنجا می‌توانم میوه‌های مخروطی کاج را پرت کنم طرف کری، خواهر آتیش پاره نه ساله ام» (ص ۱).

«برادر بزرگم، جان، شاگرد زرنگ سال آخر دبیرستان، طوری می‌خندد که انگار دارد تبلیغ خمیر دندان می‌کند» (ص ۱۸).

نکته نهایی که در حوزه روایت شناسی می‌خواهم به آن اشاره کنم بحث مسئله داستان و آشنایی با شخصیت اصلی در رمان است.

یکی از نکات بسیار خوب و مثبت در داستان شروع آن است. بدون اطنا و تعلیق کاذب، رمان به سرعت به اصل قضیه می‌پردازد و مخاطب آماده خواندن و پی‌گیری خط اصلی قصه می‌شود.

این نکته را در چند صفحه ابتدایی داستان می‌توان کاملاً دید. در معرفی شخصیت هم همین رویکرد وجود دارد. در صفحه نخست راوی هم خود و هم خواهرش را کامل معرفی می‌کند.

داستان و دغدغه‌های متن:
در این متن چهار مسئله به صورت‌های مختلف در حال شکل‌گیری است. دو مسئله به صورت حاشیه ای و دو مسئله به صورت اصلی. این مسائل عبارتند از:

- ۱ - رکورد شکنی و ثبت شدن در کتاب جهانی گینس.
- ۲ - رسانه و تاثیر آن در شکل‌گیری شخصیت کودک
- ۳ - مثبت اندیشی و اندیشه‌های مشابه در آمریکا.
- ۴ - تقسیم کار و ایجاد مهارت در نوجوانان.

۱ - درباره قسمت ابتدایی باید گفت بخش اصلی کتاب درباره دغدغه یک نوجوان برای ثبت شدن نامش در کتاب جهانی گینس است. اما قبل از پرداختن به این مسئله باید پرسید چرا یک نوجوان می‌خواهد جهانی شود؟ آیا نوجوانان آگاهی کاملی از مسئله شهرت دارند؟

کسانی که به دنبال شهرت هستند همواره به دنبال جذب احساس توجه هستند. نام خود را ثبت کردن یک وجه دیگر هم دارد و آن ماندگار شدن است، اینکه ما می‌خواهیم ناممان ثبت شود تا بعد از مرگ مان نیز همواره دیگران از ما یاد کنند.

شاید بتوان دلایل دیگری نیز برای این مسئله پیدا کرد اما من به دو دلیل اشاره می‌کنم که یکی از آن‌ها دقیقاً در متن وجود دارد و از آن می‌توان به قسمت دوم مراجعه کرد.

۲ - نوجوان به صورت آگاهانه به این سمت حرکت نمی‌کند. او تحت تاثیر عاملی به این سمت حرکت می‌کند و آن رسانه است. رسانه به عنوان عاملی است که ذهن او را در دست دارد و به این سمت سوق می‌دهد.

در واقع رسانه با خطاب قرار دادنش، به او می‌گوید زمانی تو انسانی پذیرفته از طرف اجتماع هستی که کار خارق العاده‌ای انجام داده باشی و نامت در کتاب باشد یا فیلمی از تو ساخته شود. قدرت با استفاده از انیمیشن‌ها و فیلم‌ها ذهن نوجوان را تحت تاثیر قرار می‌دهد.



«به این ترتیب، من، آرلو مور کلاس پنجمی، یاغی قانون شکن در دستشویی پسرانه مدرسه، تبدیل می‌شوم به زکسوس، قهرمان افسانه‌ای موز خوری، موجود فضایی از سیاره زویدترون» (ص ۸۹).

در این کتاب از جهتی به شکل‌گیری شخصیت کودک توسط رسانه اشاره دارد و از طرف دیگری با بیان این نکته در پایان که صداقت داشتن و بیان حقیقت بالاترین ارزش‌ها است کار آموزشی خود را انجام می‌دهد. در این اثر با نمایش وضعیت نوجوان و تاثیر رسانه بر او، به صورت غیر مستقیم به نقد ارزش‌های جامعه مصرفی می‌پردازد. در پایان داستان با تحول راوی و تصمیم او نشان دادن همین نقد دیدگاه می‌باشد.

«اگر هم دوباره بخواهم سعی ام را بکنم، فقط محض تفریح است و حس خوبی که با این کار به من دست می‌دهد. همین. نه شرط بندی، نه لف لف خوردن موزها، نه سوءهاسمه، نه آن آرلو بده ای که من کلاس پنجمی را با این عقل ناقص تشویق کند که کارهای احمقانه کنم و اسباب تفریح این و آن بشوم، و البته نه دروغ» (ص ۱۴۸).

این نهادینه کردن اندیشه‌ها در درون افراد از کودکی و نوجوانی صورت می‌گیرد. هر چند که می‌توان این بحث را بیشتر ادامه داد و صفحات بیشتری را به آن اختصاص داد و درباره ایدئولوژی به صورت مفصل به بحث پرداخت اما به دلیل حجم زیاد مطالب از آن خود داری می‌کنم.

۳- بحث مثبت اندیشی: از سال ۱۹۷۰ به بعد اندیشه‌ای در آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی شکل گرفت که ریشه در اندیشه‌های شرقی داشت. این اندیشه‌ها توسط قدرت مسلط زمان ترویج پیدا کرد. البته بسیاری از نویسندگان (از جمله کورت وونه گات) هم در آن زمان با نوشته‌های زیادی به نقد این دیدگاه پرداختند. در این اثر نیز نویسنده با هوشمندی تمام این دیدگاه را به نقد می‌کشد و دست می‌اندازد. مهمترین مسئله در نگاه طنز آلود داشتن به این دیدگاه است. با این نگرش نویسنده سعی در ویران کردن پایه‌های این گونه اندیشه را دارد.

«... بله. این رویکرد مثبت اندیشیه. چارلی سوینک بهش می‌گه «رما» می‌گه این روش مغزت رو جواری تربیت

می‌کنه که باور کنه تو می‌تونی هر کاری رو بگی می‌تونم انجام بدم انجام بدی. و اگه مغزت باورش بشه، اون وقت شک نکن که تو اون کار رو انجام می‌دی! در این مورد خیلی هم مطمئن نیستم» (ص ۳۹).

حالا با همین نیروی رما در پایان اثر راوی می‌خواهد رکورد را بشکند.
«دیگر جا ندارم. این هفت تا موز آخری را دیگر نمی‌تونم بخورم. اشک از گونه‌هایم سرازیر شده. بعد آن همه تمرین، آن همه شرط بندی، آن همه دعوا مرافعه، رما خوانی و موز خوری، تازه حالا فهمیده ام که حق با موری والیس است: من نمی‌تونم» (ص ۱۳۶).

۴ - تقسیم کار و ایجاد مهارت در نوجوانان: فکر کنم این بخش بیشتر برای ما (مخاطب ایرانی) داستان می‌تواند مورد توجه باشد. در مباحث تربیتی جدید تکیه بر این دارند که بخشی از کارها را بر کودکان و نوجوانان واگذار کنند. این عمل باعث می‌شود تا نوجوانان در آینده افرادی مسولیت پذیر باشند. باید به کودکان اعتماد کرد و بخشی از کارها را به آنها واگذار کرد.

«شنبه شب، نوبت من است که میز را بچینم. بشقاب‌ها، لیوان‌ها و ظروف نقره را می‌گذارم روی آن رومیزی نارنجی. خیلی هم بد نمی‌گذرد. خیلی هم بد نمی‌گذرد. پیش خودم خیال می‌کنم که دارم روپولی بازی می‌کنم؛ باید قبل از اینکه هر چه را که در دست می‌رسد بقیایی، صحنه بازی را درست بچینی» (ص ۱۳).

مؤخره

قبل از پرداختن به این مسئله دوست دارم درباره چیزی به نام فرهنگ آمریکایی یاد کنم. فرهنگی که در آن همواره جملاتی با این مضمون وجود دارد: «من می‌تونم»، «این کار را من کردم»، «ما این کارها را می‌کنیم». هرچند که بسیاری از این کارها عبث باشد. دوست دارم در این بخش قسمتی از کتاب آمریکا نوشته ژان بودریار را برای مطلب جالبی که او از آن بهره گرفته است، در این جا بیاورم چون در این بخش می‌تواند به ما کمک کند.

«من این کار را کردم! شعار شکل جدیدی از فعالیت تبلیغاتی، از رفتار مبتلا به درخودماندگی، شکل ناب و پوچ، چالشی در برابر خویشستن خویش که جایگزین خلسه پرومته‌ای رقابت، تلاش و موفقیت شده است» (ص ۳۳).

«آن‌ها صرفاً می‌گویند: من چنین و چنان هستم و وجود دارم! آن‌ها تبلیغ مجانی وجود هستند» (ص ۳۳).
در فرهنگ آمریکایی چیزی وجود دارد که بودریار نیز به آن اشاره دارد و اینکه اگر شما تلاش کنید به چیزی که مستحق آن هستید خواهید رسید. اما آیا این واقعیت ماجراست؟

به آمریکایی‌ها همواره توسط رسانه چنین تفکری تلقین می‌شود. این اثر نیز در واقع همین دیدگاه را بیان می‌کند. راوی ما همواره از همین مطلب سخن می‌گوید: من این کار را می‌کنم. هرچند که این عمل من بسیار پوچ باشد، بسیار بی‌دلیل. فقط من باید این عمل را انجام دهم.

در این داستان شخصیت اصلی با تأثیر پذیری از این نکته به دنبال باز تولید اندیشه ای است که خبر ندارد از کجا سر چشمه می‌گیرد.

روایایی که تا حدی نزدیک به یک کابوس است. اینکه من معروف بشوم به هر قیمتی. به قیمت آسیب دیدگی و به قول خود راوی سوءهاضمه. اما داستان در نهایت با نكوهش این عمل سعی در نقد دیدگاه روایای آمریکایی دارد. در واقع داستان از یک سو این نگرش را به نقد می‌کشد و از سوی دیگر این دیدگاه را بسط می‌دهد.

محوریت فلسفی متن:

بسیاری از متون دارای یک محوریت فلسفی هستند. این متن نیز به نظرم از این قاعده مستثنا نیست. این داستان، داستان تشرف است. تشرف یعنی مرد شدن (بزرگ شدن). در این داستان که یک سال به طول می‌انجامد راوی به شناختی جدید از خود می‌رسد. در این داستان راوی با تمرین برای خوردن موز در واقع اعمالی را انجام می‌دهد تا به شناختی درباره خود برسد. او با بزرگ شدن فیزیکی از نظر روحی نیز بزرگ می‌شود.

چند کلمه در باب ترجمه:

مهمترین ویژگی ترجمه در این اثر ساختن لحن نوجوان است. از نظر زبانی یکی از مشکل ترین کارها در ترجمه، ساختن لحن، بدون شکستن نثر است. در این اثر ما شاهدیم که مترجم محترم با حفظ سلامت نثر، لحن طنز آلود راوی را به خوبی ایجاد کرده است.

منابع:

آمریکا: ژان بودریار، ترجمه عرفان ثابتی، چاپ دوم ۱۳۸۶.